

سیمای حقیقی احمد شاه قاجار

بعد از گذشت نیم قرن

- ۱ -

وظیفه مورخ که به هر تقدیر دشوار است مخصوصاً در آنجا که بحث از شخصیت‌های تاریخی است و سعی می‌شود که پایگاه آتی آنان در تاریخ ملتی که به آن وابسته‌اند، یا در یک سطح جهانی، با کمال دقت و بیطرفی تعیین گردد، معمولاً به اوج دشواری می‌رسد زیرا تعیین محل مناسب برای این گونه شخصیت‌ها در تاریخ، به بررسی تاریخچهٔ خانواده، تأثیر محیط، تربیت دوران کودکی، نفوذ اجتماع، تأثیر حوادث بین‌المللی، خصوصیات جسمی و روانی، و دهها عامل دیگر نیازمند است که دسترسی به آنها (یا لااقل به قسمتی از آنها) در عرض آن ده بیست سال اول که خود بازیگران از صحنهٔ تاریخ ناپدید شده‌اند به آسانی امکان‌پذیر نیست و چون گروهی از تاریخ نگاران شناخته شده معمولاً در عرض همین دوره‌ها به تحلیل حوادث مهم جهان و ارزیابی از شخصیت‌های تاریخی می‌پردازند، نوشته‌های آنان به طبع آن دقت و سندی را که آیندگان انتظار دارند نمی‌تواند داشته باشد.

از آن گذشته، فن تاریخ نگاری در دوران جدید با شیوه‌ای که تا یکصد و پنجاه سال قبل در این زمینه بکار می‌رفت زمین تا آسمان فرق کرده است. تا اواسط قرن نوزدهم هر آن‌گاه که تحلیلی از حوادث تاریخی صورت می‌گرفت نظر مورخان بیشتر به سوی شاهان، رجال سیاسی، و سرداران نظامی که نقشی در تاریخ کشور خود (یا در تاریخ جهان) بازی کرده بودند بر می‌گشت، و اینان را به چشم قهرمانانی که مسئول و سازندهٔ حوادث بزرگ روزگار خود بوده‌اند می‌نگریستند. سخنگوی برجسته این گروه از مورخان سنتی **توماس کارلایل** انگلیسی است که در کتاب مشهور خود به نام **قهرمانان تاریخ جهان** را به صراحت هر چه تمامتر «افسانه حیات بزرگان» می‌شمارد. * اما در عرض این یکصد و پنجاه سالی که از دوران نمو و گسترش جامعه شناسی (به مفهوم معاصر این کلمه) می‌گذرد نظر جامعه شناسان و مورخان اجتماعی در تملیل و تحلیل حوادث تاریخی اهمیتی روزافزون کسب کرده است و نیروهای اقتصادی تاریخ (که قشرهای استثمار شده اجتماع مهمترین رکن آن هستند) به شکل عوامل حقیقی انقلابات، جنگ‌ها، و حوادث مهم تاریخ بشر معرفی شده‌اند. ولی حتی این دسته از مورخان اجتماعی نیز با وصف آن اهمیتی که به نقش نیروهای اقتصادی تاریخ در تکوین حوادث مهم جهان قایلند، باز از تأثیر و نفوذ شخصیت‌های فردی در سرشتن

« The history of the World is nothing but the life - story of great men. » Thomas Carlyle . *

و دگرگون کردن (یا لااقل در پس و پیش انداختن) این گونه حادثه‌ها غافل نیستند . فی‌المثل ، کمتر مورخ یا جامعه‌شناس مارکسیست است که تأثیر شخصیت لنین یا مائو تسو تو ننگ را در سرنوشت دو کشور پهناور جهان (روسیه و چین) ندیده بگیرد و به این حقیقت واضح اعتراف نکند که اگر اولی نبود شاید رژیم کمونیستی به این زودی‌ها در روسیه برقرار نمی‌شد و اگر دومی نبود شاید رژیم کومین تانگ هنوز هم که هنوز است بر اقلیم پهناور چین حکومت می‌کرد .

در این باره چرچیل که خود نقشی چنین شگرف در تاریخ اروپای قرن بیستم بازی کرده ، سخنی مشهور دارد که با وصف طنز آمیز بودنش بسیار نغز و یاد آور این حقیقت است که این گونه بزرگان و نوابغ گیتی چه تأثیری بزرگ در سرنوشت جهان ، یا در سرنوشت کشور خود ، می‌توانند داشته باشند . به عقیده چرچیل ، بدبختی بزرگ روس‌ها در این بود که لنین متولد شد ولی بدبختی بزرگترشان این بود که همین لنین زود از دنیا رفت ؛ منظور چرچیل کاملاً روشن است : اگر لنین در آن عصر و در آن شرایطی که به دنیا آمد متولد نشده بود انقلاب روسیه که تاریخ جهان را عوض کرد به احتمال قوی در ۱۹۱۷ صورت نمی‌گرفت و اگر در ۵۴ سالگی چشم از این دنیا فرو بسته بود ، قتل‌ها ، کشتارها ، حبس‌ها ، محاکمات ، و به طور کلی فجایع دوران قدرت استالین هر گز به وقوع نمی‌پیوست ؛ ولی چیزی که هست نقش شخصیت‌ها در محضه تاریخ همیشه یکسان نیست و هر کدام شان ظهوری دارند . بعضی از این اشخاص به حکم تقدیر ، یا در تحت فشار نیروهای اقتصادی و اجتماعی تاریخ که خود نوعی تقدیر فلسفی است ، قدم به دنیا می‌گذارند تا سرنوشت ملت‌ها را (در شاهراه صحیح یا غلط) عوض کنند . ناپلئون ، بیزمارک ، لنین ، هیتلر ، از این زمره بازیگران تاریخند . رسالت برخی دیگر این است که وضع موجود اجتماعی را که در آن بزرگ شده‌اند (و به مفید بودنش ایمان دادند) توأم با زیر بناهای سیاسی و اقتصادی آن اجتماع ، از گزند مهاجمان و ماجراجویان نظامی حفظ کنند . روزولت ، چرچیل ، استالین ، از این گونه مردان برگزیده تاریخ بشمار می‌روند . رسالت عده‌ای دیگر این است که از جزر و مد طوفان‌های جهانی ، و با استفاده از جریان‌های مساعدی که این گونه طوفان‌ها ایجاد می‌کنند ، نقش‌های مؤثر محلی (در سطحی پایین‌تر از نقش جهانی) بازی کنند و سرنوشت ملت‌هایی را که خود از میان‌شان برخاسته‌اند دگرگون سازند . آتاتورک ، رضاشاه ، جواهر لعل‌نهر و ، مارشال تیتو ، و جمال عبدالناصر ، که هر کدام با استفاده از این گونه جریان‌های مساعد رد پای حکم نشدنی در تاریخ کشور خود باقی گذاشته‌اند به این دسته تعلق دارند . بالاخره دسته‌ای دیگر هستند که رسالت حقیقی آنها ، به فرمان جهان‌مطاع تاریخ ، آماده کردن محیط برای ظهور رجال و سرداران و مصلحان بزرگ است . شاه سلطان حسین صفوی که حکومتش من غیر مستقیم به ظهور نادرشاه کبیر منجر شد ، تزار نیکولای دوم که سیاست غلطش لنین و دار دسته او را روی کار آورد ، احمد شاه فاجار که عدم کفایت و بی‌ملاکگی‌اش به تاج و تخت ایران ، زمینه ظهور رضاشاه کبیر

را فراهم ساخت ، و ملک فاروق که سستی و عیاشی و بیعلاقگی اش به سرنوشت مصر منجر به انقلاب ۱۹۵۲ و روی کار آمدن جمال عبدالناصر و افسران انقلابی در مصر گردید ، همگی به این دسته چهارم از بازیگران تاریخ تعلق دارند.

مورخان ایرانی ، مخصوصاً آنهایی که بعد از وقایع سوم شهریور ۱۳۲۰ قلم بدست گرفتند و به حق یا ناحق از زمره تاریخ نگاران درآمدند غالباً در ارزیابی از شخصیت سیاسی احمد شاه دچار احساسات و عواطف شخصی شده و به خیال خود کوشیده‌اند که با زیبا نشان دادن سیمای سیاسی وی انتقام خود را از رژیمی که ظاهراً مورد پسندشان نبوده است بستانند و از مردی بسیار متوسط (و حتی از بعضی جهات پائین‌تر از حد متوسط) شخصیتی غیور ، با شهامت ، و ایرانپرست (که ظاهراً زیر بار مطامع بیگانگان نمی‌رفته و به همین دلیل تاج و تخت خود را از دست داده است) درست کنند در حالی که ظن قریب به یقین من این است که غالب این مورخ نمایان از روحیات ، خصال ، و طرز تفکر احمد شاه به حد اعلی (یا لااقل به حد کافی) آگاه بوده‌اند و اینهمه تحریف و آشفتنگی در تاریخ ایران جدید را فقط از روی کینه توزی ، عوام فریبی ، شهرت طلبی ، و در مرحله آخر به قصد بدنام کردن مردی که او را مسئول برچیدن سلطنت قاجاریان می‌دانسته‌اند به وجود آورده‌اند . یکی از همین مورخ نمایان تا آنجا در این زمینه راه غلو پیمود که از آخرین پادشاه سلسله قاجار شخصیتی پریوار ، کنز و خانه مارشک پری بوده و « سر تا قدمش چون پری از عیب‌بری بود ، درست کرد و این حقیقت رخشان و قاطع تاریخ را ندیده گرفت که پرده‌های پندار (یا غرض) سرانجام محکوم به پاره شدن هستند و سیمای حقیقی بازیگران تاریخ را برای همیشه نمی‌توان از پشت پرده پندار ، بدان سان که مطلوب دل نشان دهنده هست ، به آیندگان نشان داد .

بین مورخان و وقایع نگاران معاصر ایرانی مرحوم سید حسن تقی‌زاده از افراد معدودی است که این بنده به بیطرفی و حسن قضاوت او در تحلیل مسائل تاریخی و نیز به قدرت ارزیابی‌اش از شخصیت‌های معاصر ایرانی اعتقاد دارد. ولی ستایشی که وی در یکی از آخرین خطابه‌های خود از پادشاه فقید قاجار کرده (۱) گر چه بیگمان از روی حسن نیت ابراز شده و ناشی از عقیده بیریای نویسنده بوده است. بدبختانه قضاوتی نیست که بشود رویش اتکاء کرد زیرا اسناد بسیار موثقی که در سال‌های اخیر منتشر شده است (و تقی‌زاده به هیچ کدام از آنها دسترسی نداشته) به ما اجازه نمی‌دهند که در این حسن نظر بیدلیل نسبت به احمد شاه قاجار سهیم باشیم. و آنکه بی‌نیاید فراموش کرد که تقی‌زاده هر آن گاه که مطلبی درباره یکی از سلاطین قاجار می‌نوشت پادشاه مورد نظر را در ذهن خود (ولو ناخودآگاه) با محمد علی شاه قاجار که تمام مورخان معاصر - منجمله خود تقی‌زاده - در پستی - رذالت ، و بی‌وجدانیش ، متفق‌القولند مقایسه می‌کرد و قهری است که بیشتر پادشاهان این سلسله اگر بنا باشد که با محمد علی شاه مقایسه شوند همگی مردانی « خوب » و « منزه » جلوه خواهند

۱- رجوع کنید به متن خطابه تقی‌زاده در باشگاه مهرگان - ص ۸۶ .

کرد. و به هر تقدیر، برای این بنده جای تردید نیست که اگر تقی‌زاده در حال حیات می‌بود و به آن اسنادی که در دسترس ماست دسترسی می‌داشت، قضاوت خود را درباره احمدشاه قاجار عوض می‌کرد زیرا از خصال برانزده آن مرحوم یکی این بود که هنگام روبرو شدن با اسناد و مدارک معتبر تاریخی هرگز در عقیده یا نظر سابق که از روی اشتباه ابرار کرده بود پافشاری نمی‌کرد و گواه این گفته من آن استغفاری بود که بعدها از عقیده افراطی عهد جوانیش (که نوشته بود ایرانی جسماً و روحاً و معنأً فکراً باید فرنگی شود) کرد و صریحاً نوشت که در ابراز آن عقیده اشتباه می‌کرده است.

احمد شاه در شرایطی به سلطنت ایران رسید که زمینه از هر حیث برای پاک کردن لکه ننگی که حکومت سی‌ماهه پدرش بردامن تاریخ ایران افکنده بود مساعد بود. منظوم این است که اگر علاقه شدید او به جمع‌آوری مال، توأم با تحریکات و وسایل پدرش محمدعلی شاه از دور و پدر بزرگش کامران میرزا از نزدیک، نبود احتمال داشت که این شاهزاده جوان پادشاهی بسیارخوب، میهن‌پرست، و علاقمند به سرنوشت ملت ایران، تربیت گردد. ولی چنانکه خواهیم دید این احتمال تحقق نیافت و تاریخ سیاسی ایران شکل دیگری به خود گرفت که نتیجه نهائی و منطقی آن خلع شدن خود احمد شاه و انقراض سلطنت قاجاریان بود.

روزی که مشروطه خواهان تهران را فتح کردند و محمدعلی شاه قاجار به سفارت روس پناهنده و از سلطنت خلع شد، فرزند ارشدش سلطان احمد میرزا دوازده سال بیشتر نداشت. پادشاه مخلوع و همسرش هر دو علاقه شدیدی به این شاهزاده جوان که تحت قانون اساسی ایران می‌بایست جانشین پدر گردد، داشتند. مخصوصاً علاقه پدر به فرزند به حدی بود که به هیچوجه تاب مفارقت او را در خود احساس نمی‌کرد. از این جهت بود که شاه‌مخلوع پیشنهاد کرد مشروطه خواهان یکی از دوشق را برگزینند: یا احمد میرزا را (پس از اینکه رسماً به سلطنت ایران برگزیده شد) به او تحویل دهند که همراه خود به روسیه ببرد و در آنجا تربیتش کند تا اینکه به سن قانونی برسد و آنگاه وی را برای تاجگذاری و تقبل رسمی وظایف خطیر سلطنت دوباره به ایران بازگرداند؛ این پیشنهاد، به قول تقی‌زاده، چنان مهمل و نامعقول و نپذیرفتنی بود که سفرای روس و انگلیس که در آن روزها واسطه میان شاه مخلوع و نمایندگان ملت بودند و حرفها و پیشنهادهای طرفین را به هم می‌رساندند، حتی حاضر نشدند که حامل پیغامی چنین بربط برای رهبران فاتح مشروطه باشند.

پیشنهاد دوم شاه مخلوع این بود که نمایندگان ملت به جای سلطان احمد میرزا برادر کوچکترش محمد حسن میرزا را به سلطنت پذیره شوند. نمایندگان روس و انگلیس حاضر شدند این پیشنهاد دوم را با هیئت مبعوثان ملت (یا مجلس عالی) که پس از خلع محمدعلی شاه زمام امور مملکت را موقتاً بدست گرفته بود در میان گذارند. (*) و لیکن محمدعلی

* - هیئت عالی، بنا به نوشته تقی‌زاده: «مرکب بود از علمای بزرگ و اعیان و

میرزا بلافاصله از پیشنهاد دوم خود پشیمان شد و به سفراء روس و انگلیس گفت که حاضرست طبق خواسته ملت رفتار کند و احمد میرزا را تحویل نمایندگان آنها بدهد . (۱) با این تصمیم ، در روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری ، شش تن از رجال درجه اول ایران - بهبهانی ، سید محمد امام جمعه ، نظام الملك ، موقق الدوله ، علاء الدوله ، علاء الملك - به نمایندگی از جانب هیئت عالی به سفارت روس رفتند و پس از شرفیابی به حضور شاه دوازده لایحه زیر را که متن آن حضوراً قرائت شد تسلیم وی کردند :

بیست و هفتم جمادی الثانی ۱۳۲۷

به عرض پیشگاه اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی سلطان احمد شاه خلد الله ملکه و سلطنته می‌رساند .

« چون اعلی حضرت محمد علی شاه پدر والا مقام آن اعلی حضرت به حسب مقتضیات وقت از امر خطیر سلطنت معاف شده اند ، به موجب مواد ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی ، مجلس فوق العاده مبعوثان که به تاریخ ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد گردید اعلی - حضرتان را به سلطنت ایران برگزیده و نیابت سلطنت را موقتاً به حضرت مستطاب اشرف عالی آقای عضد الملك دامت شوکته واگذار کرده‌اند تا بعد از انعقاد پارلمان به موجب ماده ۳۷ قانون اساسی ، قرار قطعی در باره سلطنت داده شود .

لذا تصمیم هیئت مبعوثان به توسط نمایندگان آن هیئت که اکنون شرفیاب حضور حضرت ملوکانه اند به پیشگاه سریرا علی ابلاغ و اعضای این هیئت از طرف عموم ملت تبریکات صمیمانه خود را تقدیم حضور باهرالنور همایونی داشته از خداوند متعال مسئلت می‌کنند که سلطنت مشروطه آن اعلی حضرت برای عموم اولاد ایران به انواع میمنتها و تبرکات مشحون و ترقی و سعادت این مملکت در سایه توجهات خداوند حاصل و کامل گردد .

پس از قرائت این لایحه ، احمد شاه به هیچ وجه حاضر به جدائی از والدین نبود در صحنه ای محزون و دردناک ، گریه کنان از پدر ، مادر ، درباریان ، و پرستاران خداحافظی کرد و به اتفاق نظام الملك و موقق الدوله و علاء الدوله از زرگنده (مقر سفارت روس)

رجال و بزرگان مملکت و تجار ، به اضافه آن عده از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی که دسترسی به آنها امکان داشت ... از آنجا که در هیئت عالی و در کمیسیون فرعی آن (که بنام کمیسیون عالی نامیده می‌شد) عده زیادی عضویت داشتند ، در آخر ماه رجب هیئت کوچکتری مرکب از بیست نفر ، دارای قوه اجرایی شبیه دیرکتوار انقلاب فرانسه ، انتخاب شد که در آن سپه‌دار تنکابنی (وزیر جنگ) علیقلی خان سردار اسعد بختیاری (وزیر کشور) سردار منصور (وزیر پست) ، و شاهزاده فرمانفرما (وزیر دادگستری) و نیز سران مجاهدین و مرحوم مستشارالدوله و وثوق الدوله و حسینقلی خان نواب و خود من (تقی‌زاده) عضویت داشتیم . این هیئت که هیئت مدیره موقتی نامیده می‌شد قرار بود تا افتتاح مجلس جدید زمام امور کشور را در دست داشته باشد . - خطابۀ مهرگان - ص ۸۷ .

۱ - خطابۀ مهرگان - ص ۸۶ .

رهسپار سلطنت آباه (قصر ییلاقی شاهان قاجار) گردید . از طرف سفیر روسیه ، کاپیتن - اسمیرنوف (معلم روسی شاه جوان) به اتفاق عده ای سالدات روسی و قزاق ایرانی درالتزام رکاب شاه جدید قرار گرفتند و با او به سلطنت آباد حرکت کردند .

سلطنت آباد در آن تاریخ از ییلاق های سلطنتی اطراف پایتخت حساب می شد و فاصله اش با مرکز شهر و قصر گلستان نسبتاً زیاد بود . طبق برنامه ای که تنظیم شده بود شاه جوان می بایست چند روزی در این قصر ییلاقی استراحت کند و سپس وارد تهران گردد .

در مدخل قصر سلطنت آباد ، عضد الملك نایب السلطنه و جمعی از رجال و درباریان در انتظار ورود شاه جدید صف کشیده بودند . همین که کالسکه سلطنتی از سرسرای کاخ گذشت و شاه از آن پیاده شد عضد الملك سر تعظیم فرود آورد و در ضمن خطابه کوتاهی مقدم شاه مشروطه را تبریک گفت و سپس به اتفاق سایر استقبال کنندگان او را به سوی حوضخانه قصر که با وضعی باشکوه تزئین شده بود رهنمائی کرد . در اینجا کاپیتن اسمیرنوف پس از تعارف و احوالپرسی با نایب السلطنه و سایرین از اعلیحضرت شاه جدید اجازه مرخصی خواست یعنی به حقیقت پس از اینکه شاگرد سابق خود را تحویل نایب السلطنه داد خود به زرگنده پیش سفیر روس برگشت .

پنج روز بعد ، یعنی در دوم ماه رجب ۱۳۲۷ قمری چهار ساعت به غروب آفتاب مانده ، امیرمجاهد بختیاری (به نمایندگی از طرف علی قلی خان سردار اسعد) و عمید السلطان برادر سردار محیی (به نمایندگی از طرف محمد ولی خان سپهدار اعظم) در حالی که از یک دسته سواران بختیاری احاطه شده بودند رهسپار قصر سلطنت آباد گردیدند و در آنجا پس از باریافتن به حضور شاه دوازده ساله و عرض تبریک ، اظهار داشتند که ملت با بیسبری تمام اظهار تشریف فرمائی موكب شاهانه را به پایتخت دارند . با اینکه وضع پایتخت در این تاریخ به علت جنگ های شدید هفته قبل میان مشروطه خواهان و نیروهای مسلح دولتی ، فوق العاده منوش و اغلب خیابان ها و کوچه ها و خانه ها آسیب دیده بود ، مع الوصف مردم شاهدوست ایران تا آنجا که در این فرصت کوتاه مقدورشان بود شهر را آذین بسته و تقریباً دو نلک جمعیت پایتخت در خیابان ها و میدان توپخانه که مسیر شاه جوان بود با نظم و ترتیب جا گرفته بودند و دسته های موزیک به حال آماده باش انتظار نزدیک شدن کالسکه شاه را می کشیدند .

به محض اینکه کالسکه سلطنتی از دور پدیدار شد غریو شادمانی از مردم برخاست و فریاد زنده باد شاه ، زنده باد مشروطه ، و پاینده باد سرداران ملی ، سرتاسر مسیر شاهانه را فرا گرفت . کالسکه سلطنتی به آهستگی از میان صفوف مجاهدان و دسته های انبوه ملت گذشت و به میدان توپخانه رسید . در اینجا دسته موزیک سلام خیر مقدم نواخت و مردم پایتخت دوباره به شدت ابراز احساسات کردند .

سران رژیم جدید - سپهدار و سردار اسعد - به اتفاق عده ای از شاهزادگان قدیم

تظیر عین الدوله و فرمانفرما و گروهی از رجال مشروطه خواه در مقابل سردر الماسیه انتظار ورود شاه جدید را می کشیدند. هنگامی که سلطان احمد شاه از کالسکه پیاده شد. سرداران ملی شاهی را که خود برای سلطنت ایران برگزیده بودند با تجلیل و تعظیم و تکریم در میان گرفتند و به طرف تالار برلیان رهنمائی اش کردند. فاتح تهران (سپهدار تنگابنی) به نام ملت انتخاب شاه جوان و مشروطه خواه را به سلطنت تبریک گفت و دست وی را بوسید و سپس سرداران ملی ، برگزیدگان ملت ، رجال ، و شاهزادگان هر کدام به نوبه خود پیش آمدند ، در مقابل شاه دوازده ساله کرنش کردند ، و سلطنت او را با جملاتی کوتاه تبریک و تهنیت گفتند. (۱)

آیا برای سلطنت يك پادشاه آغازهای بهتر و باشکوهتر و امیدبخشتر از وضعی که در بالا ذکر شد قابل تصور است ؟

نباید فراموش کرد که میان این عده از مردم تهران که مقدم شاه جدید را چنین گرم و بپریا استقبال می کردند پدرانی بودند که پسران خود را در دوران سلطنت پدری (محمد علی شاه قاجار) از دست داده بودند. مادران و خواهرانی بودند که عزیزانشان در دوره استبداد صغیر از دستشان رفته بودند و با اینهمه در آن روز تاریخی در حالی که سر و پیکر خود را در حجاب و مقنعه پوشانده بودند از پشت بام های تهران برای شاه جدید ابراز وجد و احساسات می کردند. ملت با گذشت ایران پس از خلع پادشاه ستمگر قاجار کینه و عداوت دوشین را بکلی دور انداخته و دست آشتی به سوی وارث خردسال وی که اینک مظهر آرزوها و امیدهای ملت شده بود دراز کرده بود. به حقیقت چه پشتوانه ای محکمتر از يك چنین شور و هیجان ملی برای آغاز سلطنت يك شهریار جوان می شد تصور کرد ؟ ولی بدبختانه احمد شاه قاجار پس از رسیدن به سن قانونی سلطنت هرگز نتوانست از اینهمه احساس پیریای ملی به سود ملت ، و به سود خویشین ، بهره برداری کند. من گناه اعمال بدی او را مطلقاً به گردن خودش نمی اندازم زیرا اگر چنین کنم وظیفه بیطرفی را که لازمه تاریخ نگاری است نقض کرده ام. مسبب انحراف وی از راه صحیح کشورداری درباریان آلوده عهد استبداد و از همه بیشتر پدر بزرگش شاهزاده کامران میرزا و شاهزاده خانم های اندرون سلطنتی بودند که در عهد مشروطیت نیز بر افکار و احساسات این وارث جوان تسلط داشتند. ولی انکار نمی توان کرد که خود احمد شاه نیز برای فاسد شدن استعداد و آمادگی خاصی داشت و آن غریزه پولپرستی و علاقه به جمع آوری مال که عیب عمده اجدادش بود به نحوی مزمن بر تاروپود وجودش حکومت می کرد. *

۱- در نقل این جزئیات به تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تألیف سناتور فقید کثر مهدی ملکزاده (فرزند مرحوم ملک المتکلمین) بینهایت مدیونم .
* عبدالله مستوفی در تاریخ قاجار (جلد اول - ص ۱۴-۱۳) می نویسد :

احمد شاه براستی عاشق پول بود و همن عشق به انباشتن پول (چه از راه اخذ رشوه‌های کلان و چه از راه اختکار کالا و فروختن آن به قیمت گران) شاید بیش از هر عامل دیگر به سقوطش کمک کرد زیرا شاه جوان برای پول مقامی عزیزتر از مقام سلطنت و ارزشی بالاتر از ارزش بقای کشور قایل بود. بقیه دارد.

د آغا محمد خان در جمع آوری مال سرآمد تمام مردمان ممسک و یاریک بین جهان بشمار می آمد و بنابراین هر جا از مال و جواهر بوئی می برد سردارنده آن می رفت و تا دانه آخر آن را ضبط نمی کرد آرام نمی گرفت... در سفرهای جنگی به نان و ماست یا نان و پنیر قناعت می کرد و با داشتن خروارها زر و سیم از صرف دوسه قران برای رنگین کردن سفره سلطنت امساک می نمود.

بنا به نوشته سعید نفیسی (جلد اول تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ص ۵۷):
د فتحعلی شاه نیز به اندازه عمش لئیم و مال دوست بود بلکه در این زمینه از عم خود نیز تجاوز کرده بود زیرا آغا محمدخان از پرداخت مخارج لشکرکشی و حقوق سر بازان خودداری نداشت، درحالی که فتحعلی شاه حتی از پرداخت حقوق سر بازان و رساندن خوراک و علوفه به آنها درمیدان جنگ خویشتن داری می کرد و همین امر یکی از اسباب عمده شکست خوردن وی از روسها از هر دو جنگ قفقاز گردید...

پارسیا توپیر کانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آز و نیاز انسانی

آز و نیاز دشمن جانند مرد را

بل دشمنی بترز نیاز و ز آز نیست

خواهی که بی نیاز شوی ترک آز کن

آن را که خوی آز نباشد نیاز نیست